

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و دوم
تیر ۱۴۰۰ شماره ۲۵۶

دشنام به ایدئولوژی ارتجاعی حماس توجیه سیاست نسل‌کشی صهیونیسم است

درباره جنبش فلسطین و حمایت عظیم مردم و طبقه کارگر جهان از این جنبش به ویژه در ماه اخیر، بسیار سخن رفته است و ما نیازی نمی‌بینیم که به جزئیات مسئله بپردازیم. ولی آنچه را که نکات اساسی می‌دانیم، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

آیا این پرسش را برای خود مطرح ساخته‌اید که آیا شما هوادار قتل‌عام مردمی هستید که به ایدئولوژی ارتجاعی تمکین می‌کنند و لذا قتل‌عام آنها مجاز است؟ آیا مسلمانان حق حیات ندارند و باید مستعمره غرب «متمدن» باقی بمانند؟ آیا مجاز می‌بود که ما در انقلاب بهمن ۵۷ هوادار قتل‌عام مردم ایران می‌بودیم و در کنار ارتش و ساواک شاه می‌ایستادیم، به این دلیل که متعصبان مذهبی با ایدئولوژی اسلامی، رهبری این مبارزه را برای سرنگونی رژیم شاه و قطع دست آمریکا و اسرائیل از ایران کسب کرده‌اند؟

پاسخ حزب ما روشن است. خیرا ما از رهائی ایران از دست امپریالیسم و صهیونیسم مسرویم و این را دست آورد انقلاب ایران می‌دانیم که می‌بایست ادامه پیدا می‌کرد. ما با این انحراف مذکور فکری میان بسیاری از ایرانیان و سازمان‌های سیاسی خودفروخته ایرانی، که اساسا هوادار صهیونیسم و امپریالیسم هستند، روبرو هستیم. این سازمان‌ها در پی آنند که نسل‌کشی را تئوریزه انقلابی نمایند و دست قاتلان را در قتل‌عام ملت‌ها باز بگذارند. آنها در واقع مخالف انقلاب ایران بوده و هستند.

سیاست صهیونیست‌های اسرائیلی، برخلاف آنچه رسانه‌های غرب تبلیغ کرده و خود صهیونیست‌ها نیز مدعی می‌شوند، «حق دفاع از خود» نیست. آنکس که در فلسطین باید از خود و سرزمین‌اش **ادامه در صفحه ۲**

تأثیرات راهبردی مبارزات اخیر مردم فلسطین



در مبارزات اخیر مردم فلسطین به رهبری «حماس» و شرکت و همکاری جنبش خلق برای آزادی فلسطین مانند همیشه صهیونیست‌ها تلاش دارند جای علت و معلول را عوض کنند. دولت اسرائیل همواره در سالگرد جنگ تجاوزکارانه شش روزه خود به تحریکات علیه فلسطینیان در مناطق اشغالی دست زده تا دست‌اش برای سرکوب آنها باز باشد. دولت «نتانیاهاو» اینبار با حکم دادگاه‌های صهیونیستی، خانه‌های مردم فلسطین در منطقه شیخ جراح در بیت‌المقدس را، که قرن‌ها در آنجا

زندگی می‌کردند، با یاری نیروهای چماق‌دار و مسلح یهودیان متعصب غضب کرده و صدها نفر را از خانه و کاشانه خود رانده است. این پیام صهیونیسم، یعنی اینکه شما فلسطینی‌ها حق ندارید در هیچ کجای اسرائیل ساکن باشید. آنها به «مسجدالاقصی»، که مکان مقدسی برای مسلمانان است، حمله کردند و به جان نمازگزاران افتادند. فلسطینی‌ها را مثله کردند و این سیاست جدیدی نیست، یورش جدیدی برای توسعه بیش‌تر آبادی‌نشین‌های یهودی و قتل‌عام مردم فلسطین است. سازمان «حماس» ده روز به دولت اسرائیل مهلت داد که از این اقدامات تحریک‌آمیز دست بردارد و خانه‌های مردم فلسطین را به آنها بازپس دهد، در غیر این صورت با قهر انقلابی «حماس» روبرو خواهد شد. نتانیاهاو به این خیال واهی، که شرایط جهانی مانند زمان ریاست جمهوری «دونالد ترامپ» برای وی مناسب است، به تجاوزات ضدانسانی خویش ادامه داد و مورد اعتراض غرب «بشردوست» قرار نگرفت.

بینیم تأثیرات درخشان مبارزه مردم فلسطین چه بود و چگونه پوزه اسرائیل «شکست‌ناپذیر» را به خاک مالید.

نخست اینکه راهکار «حماس» برای شلیک موشک‌های خود، که از بُرد بیش‌تری برخوردار بوده ولی کیفیت آنها از نظر نظامی مناسب نیست، بسیار جالب بود. شلیک صدها موشک در فواصل کوتاه و از نقاط متفاوت، توان دفاع هوایی اسرائیل و به اصطلاح سپر «گنبد آهنین» را به زانو درآورد، زیرا موشک‌های گران‌قیمت اسرائیل قادر نبودند به همان سرعت، متناسب با تناوب و توالی پرتاب موشک‌های حماس هماهنگی کنند و از آن گذشته دولت اسرائیل به تعداد موشک‌های حماس در انبارهای اسرائیل موشک‌های دفاعی، که هر کدام ده‌ها هزار دلار قیمت دارند، آماده نداشت. به این جهت اسرائیل قادر نبود و از این به بعد نیز نخواهد بود به «گنبد آهنین» دفاع هوایی خود ببالد. این گنبد نه تنها ارزش دفاعی خود را در اسرائیل از دست داد، ارزش دفاعی خود را نیز به عنوان «محصول نظامی» و «مظهر فن‌آوری» اسرائیل برای فروش در جهان از دست داد و بازاری را که اسرائیل در مخیله خویش خلق کرده بود، برهم زد. خسارت مالی، که به اسرائیل نه تنها از نظر نظامی وارد شد، بلکه از نظر خواباندن تولید به علت بُرد موشک‌های حماس تا اورشلیم و تل‌آویو وارد شده است، به راحتی قابل تأمین نیست، زیرا معلوم شد که صهیونیسم در سراسر اسرائیل ضربه‌پذیر است و ارتش اسرائیل قدرت دفاع از همه مردم اسرائیل در همه جا و در هر موقع را ندارد.

با این حربه نه تنها ضربه سختی به اسرائیل از نظر اعتبار نظامی وارد شد، بلکه روحیه مردم اسرائیل را نیز، که با تبلیغات قدرقدرتی صهیونیسم تربیت شده بودند، درهم شکست که به این زودی‌ها قابل درمان نیست. آنها دیدند که اسرائیل شکستنی و ضربه‌پذیر است و این تازه از نتایج واکنش «حماس» است، چه برسد به آنکه «حزب‌الله» هم وارد عمل شود. در جریان مبارزه‌ای، که اینبار برای رهائی ملت فلسطین و ممانعت از نسل‌کشی صورت گرفت، برای نخستین‌بار در تاریخ مبارزه مردم فلسطین اعراب ساکن اسرائیل چه مسلمانان، چه مسیحیان، با تابعیت اسرائیل به حمایت از مبارزه مردم فلسطین برخاستند و جبهه جدیدی را - به غیر از نوار غزه - در داخل خاک اشغال شده فلسطین ایجاد کردند. در این جبهه مردم فلسطین مسلح شده و در مقابل اوباش و مزدوران صهیونیسم، که به اسلحه مجهزند و به خانه فلسطینی‌ها برای مثله نمودن و آتش‌زدن آنان حمله می‌کنند، به مقاومت دست زدند. «حماس» در این مبارزه قدرتمندتر شد و رهبری خویش را به مجموعه مبارزه مردم فلسطین تسری داد. نیروهای ساختگی و رفوزه «محمود عباس» آخرین پایگاه‌های ظاهری خویش را نیز از دست دادند و دیگر نمی‌توانند حتی به صورت ظاهر و با حمایت بی‌دریغ غرب نقش «نماینده مردم» فلسطین را ایفاء کنند.

دولت اسرائیل اذعان می‌کند که «حماس» رهبر مبارزات مردم فلسطین است و به این جهت نه تنها تلاش می‌کند با بمباران مناطق مسکونی رهبران آنها را ترور کند، بلکه در عمل نیز ناچار است با آنها پیمان آتش‌بس ببندد. زیرا «حماس» موجود موهومی نیست و عامل تعیین‌کننده در ممانعت از نسل‌کشی فلسطینی‌هاست.

مبارزه مردم فلسطین نشان داد که تمام محاصره غذایی، بهداشتی، تسلیحاتی، اقتصادی، جغرافیایی و ... مردم فلسطین در این فاصله بی‌فایده بوده است. چنانچه ملتی اراده کند تا آزادی خویش را به دست آورد، هیچ نیروئی قادر نیست این اراده آهنین را درهم شکند. این امر به نیروی‌های فلسطینی در ادامه مبارزه خود روحیه می‌بخشد، زیرا همه ملت فلسطین را در پشت سر خود دارند.

اینبار مردم جهان، از جمله کارگران بادر انگلستان و ایتالیا، که حاضر نشدند برای کشتی‌های اسرائیل بارگیری کنند و یا قهرمانان و هنرمندان نامی جهان، که به حمایت از مردم فلسطین برخاستند **ادامه در صفحه ۴**

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

دشنام به ایدئولوژی ... دنباله از صفحه ۱

و از حق حیات‌اش دفاع کند، مردم رانده شده فلسطینی هستند. اسرائیل یک کشور متجاوز و اشغالگر است که به نسل‌کشی فلسطینیان اشتغال دارد و در این راه تا توانسته پیش‌رفته و با توسعه شهرک‌سازی در سرزمین‌های فلسطینی می‌خواهد «واقعیت‌های» غیرقابل تغییر بسازد.

صهیونیست‌ها، در مذاکراتی که با فلسطینی‌ها در اسلو، پایتخت نوروز در زمان «یاسر عرفات» داشتند، پیمانی را در تاریخ ۲۰ اوت ۱۹۹۳ با آنها به طور مخفیانه امضاء کردند که این پیمان به طور رسمی در ۱۳ سپتامبر ۹۳ در واشنگتن دی‌سی در طی تشریفات عوام‌فریبانه‌ای با حضور «یاسر عرفات»، «اسحاق رابین» و «بیل کلینتون» به امضاء رسید. مفاد ننگین این قرارداد هنوز هم سری است. ولی در همان زمان مضمون آن و حتی مفادی از آن به بیرون درز کرد و در ایران منتشر شد که نشانه تسلیم «یاسر عرفات» به صهیونیست‌های اسرائیلی بود. مردم فلسطین هرگز زیر بار این خفت نرفتند و بر ضد «قرارداد اسلو» به مبارزه برخاستند و نشان دادند که حل مسئله فلسطین با امضاء خریداری‌شده حل نمی‌شود، بلکه باید حقوق مردم فلسطین و حق حیات آنها در سرزمین مادری‌شان به رسمیت شناخته شود و توسعه طلبی افسارگسیخته صهیونیسم مهار گردد.

تنها سازمانی که رسماً و فعالانه در آن دوران به مخالفت با «قرارداد اسلو» پرداخت، سازمان مقاومت اسلامی (حماس) بود. این سازمان، که در آغاز کار سازمانی کوچک و فاقد نفوذ در میان فلسطینی‌ها بود و حتی توسط اسرائیل با الهام از سیاست روز آنها، برای نفاق‌افکنی در جنبش فلسطین حمایت می‌شد، در اثر مخالفت با «قرارداد اسلو» و گزینش هدف آزادی سرزمین فلسطین از دست صهیونیست‌ها به سطحی ارتقاء یافت که به عنوان نماینده خلق فلسطین و نه تنها مسلمانان، بلکه حتی مسیحیان فلسطین انتخاب شد.

با افزایش مقاومت سازمان حماس و وفاداری به آرمان مردم فلسطین، آن هم در مقابل سازشکاری «محمود عباس» و همدستی با صهیونیست‌ها برای نابودی آرمان‌های مردم فلسطین، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و کانادا، این سازمان را گروهی «تروریستی» نامیدند، تا در سطح جهانی و در درون اسرائیل بهتر بتوانند نسل‌کشی فلسطینی‌ها و تروریسم صهیونیست‌ها را تحت عنوان اینکه اسرائیلی‌ها برای دفاع از خود با «تروریسم اسلامی» مبارزه می‌کنند، بهتر پرمه‌پوشی کنند. ممالک استرالیا و بریتانیا فقط شاخه نظامی حماس، یعنی گردان‌های «عزال‌دین قسام» را در فهرست گروه‌های «تروریستی» خود قرار داده‌اند. این هدف «ممالک دموکرات» غربی در حمایت از نسل‌کشی مردم فلسطین طبیعتاً با شکست روبرو شد. زیرا اراده این مردم برای آزادی و استقلال کشورشان از رشته‌های دسیسه‌های صهیونیست‌ها قدرتمندتر بود.

ممالک «دموکراتیک» غربی به شیوه جدیدی متوسل شدند و با طرح انجام انتخابات آزاد و دموکراتیک خواستند در این مانور سیاسی به خلع

سلاح «حماس» بپردازند و آنها را به عنوان گروهکی «تروریستی» از عرصه مبارزات مردم فلسطین حذف نمایند. ولی این محاسبه امپریالیست‌ها نیز اشتباه از کار درآمد و «حماس» توانست در سال ۲۰۰۶ با پیروزی قاطع در انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین و کسب ۷۵ کرسی از ۱۲۸ کرسی مجلس به حزب حاکم مجلس قانون‌گذاری فلسطین بدل شود و «اسماعیل هنیه» از رهبران «حماس» به عنوان نخست‌وزیر حکومت خودگردان فلسطین، معرفی گردید. ناظران اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد برای اطمینان از صحت انتخابات در تمام سیر رویدادها و روند انتخابات شرکت فعال داشتند و متحدان مشترکاً اعلام کردند که این انتخابات بدون دخالت و تقلب انجام گرفته و «حماس» نماینده منتخب مردم فلسطین است. این پیروزی دموکراتیک «حماس» مانند گریزی بود که بر سر صهیونیسم، «دموکراسی‌های» غربی و سازشکاران فلسطینی وارد شد. کودتای «محمود عباس» و «موساد» برای سرنگونی «حماس» در نوار غزه با شکست روبرو شد، ولی آنها توانستند در ساحل رود اردن مخالفان اسرائیل و «محمود عباس» را سرکوب کنند. اروپا، که در مقابل وضعیت «بدی» قرار گرفته بود، نقاب از چهره انداخت و اعلام کرد نتیجه انتخابات را علی‌رغم صحت آن به رسمیت نمی‌شناسد، مگر اینکه «حماس» از قهر انقلابی دست بکشد و حاضر به سازش با اسرائیل گردد. این شمه‌ای بود از اعتقاد ممالک مدعی «دموکراسی» و حمایت از حقوق بشر» که ماهیت خود را نشان داد.

از آن تاریخ سازمان حماس «تروریستی» است، زیرا تسلیم تروریسم صهیونیسم نشده است و اگر تسلیم تروریسم صهیونیسم شود، آنوقت سازمانی غیرتروریستی می‌شود. در نمونه همین رخدادهای کوچک ما شاهدیم که چقدر سیاست امپریالیست‌ها مزورانه و بی‌شرمانه است. دموکراسی از نظر غربی‌ها زمانی ارزش دارد که نتایج مورد انتظار آنها را برآورده سازد در غیر این صورت این دموکراسی فاقد ارزش است. نتیجه منطقی این تفکر آن است که آزادی احزاب سیاسی نیز برای آنها حرف مفت است و تنها با آزادی احزابی موافق هستند که نظریات آنها را ابراز نمایند و از آنها دفاع کنند. رأی مردم نیز برای آنها حرف مفت است، زیرا آنها آرائی را مشروع می‌دانند که اهداف آنان را تأمین نمایند. در یک کلام آزادی و دموکراسی دو مقوله طبقاتی بوده و هستند.

ما به عنوان مارکسیست و ماتریالیست آگاهیم که «حماس» یک سازمان اسلامی است و از این منظر دارای ایدئولوژی مذهبی ارتجاعی و عقب‌مانده است. این انتساب شامل «حزب‌الله لبنان»، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و پاره‌ای ممالک اسلامی و غیره اسلامی از جمله اسرائیل یهودی نیز می‌گردد. از نظر مارکسیسم تمام ایدئولوژی‌های قبل از سوسیالیسم ارتجاعی‌اند و باید به موزه تاریخ سپرده شوند. ولی آرزوی ما کجا و دنیای واقعی کجا.

ایدئولوژی مذهبی بر بسیاری از حرکت‌های کارگری و کارگران نیز سایه می‌اندازد و آنها را تحت تأثیر

قرار می‌دهد. بسیاری کارگران هستند که تمایلات و اعتقادات دینی دارند که این اعتقادات طبیعتاً از نظر ماتریالیسم ارتجاعی است. ولی در اینجا سخن ما بر سر چگونگی برخورد ما و نوع راهکاری است که در برخورد به این حرکت‌ها درپیش می‌گیریم!

ما کمونیست‌ها، که ماتریالیست هستیم و دیالکتیک را پذیرفته‌ایم، نمی‌توانیم مانند آثارشیست‌ها و یاران صهیونیسم در میان ایرانیان، مبارزه علیه اسلام را در سرلوحه مبارزه خود قرار دهیم. ماتریالیست‌ها و نه تنها کمونیست‌ها نشان می‌دهند که علل اقتصادی و اجتماعی، که موجب شده مذهب در میان توده‌ها شیوع داشته باشد، چیست؟

از اینو مبارزه علیه مذهب - و در اینجا مذهب اسلام و مشخصاً ایدئولوژی «حماس» که ماهیتاً ارتجاعی است - نباید به موعظه ایدئولوژیک یا تجربی محدود شود و یا تقلیل یابد و برای اظهار فضل روشنفکرانه و همرنگ «نظریات جماعت منصور حکمت اسرائیلی» شدن بر زبان جاری گردد.

به نظر مارکسیست‌ها این مبارزه باید با جنبش عملی مشخص طبقه پیوند برقرار نماید، هدف آن باید نافی ریشه‌های اجتماعی مذهب باشد. ما می‌پرسیم چرا مذهب در میان اقشار عقب‌افتاده پرولتاریا و طبقات زحمت‌کش شهر و روستا، در میان اقشار وسیع نیمه پرولتاریا و توده‌های دهقانان جا باز می‌کند؟ زیرا مذهب ریشه اجتماعی دارد. ریشه‌های مذهب معاصر در ستم اجتماعی توده‌های زحمت‌کش و در ناتوانی مطلق ظاهری آنها در مقابل نیروهای نهانی سرمایه‌داری است. ما نمی‌توانیم به جای جنگ علیه صهیونیسم با مذهب اسلام اعلام جنگ دهیم و دو نوع تضاد را، که شیوه‌های حل آنها متفاوت هستند، در یک ظرف بریزیم و با هاون بر آن بکوبیم. مبارزه با صهیونیسم مبارزه با یک کشور نژادپرست، آپارتاید، نسل‌کشی، متجاوز و اشغالگر است. ماهیت این مبارزه ضدصهیونیستی با دست هر کس که انجام شود انسانی و برای رهایی ملی و تعیین حق سرنوشت به دست خویش است. این مبارزه برحق و عادلانه است و در زمره مقوله تضاد میان ستم‌گر و ستم‌کش قرار می‌گیرد. ماهیت این مبارزه ضدامپریالیستی و برای رهایی ملی است. این مبارزه سیاسی و مسئله مشخص روز و امری جاری است و به گره مهمی در حل تضادهای خاورمیانه بدل شده است و گشودن این گره نیز نیاز به برخوردی عینی و واقعی دارد. در حالی که حل مسئله ایدئولوژی «حماس» که امری مذهبی است، به تحول اجتماعی بستگی دارد و تاریخ‌های مذهب در اثر مبارزه طبقاتی تضعیف نشود و کمر سرمایه‌داری نشکند، ممکن نیست ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی از بین برود. ولی آیا می‌شود به خلق فلسطین توصیه کرد برای مبارزه ملی و قطع دست امپریالیسم و صهیونیسم اقدامی انجام ندهید، زیرا هنوز ایدئولوژی «حماس» ارتجاعی است؟ مگر ایدئولوژی «ناتانیاهو»، که صهیونیستی جنایتکار است، انقلابی است؟ روشن است که سازمان‌های سیاسی ایرانی، که وظیفه خود را دشنام‌دهی به «حماس» قرار داده‌اند و این دشنام‌دهی را چاشنی هر مقاله و اعلامیه خویش **ادامه در صفحه ۳**

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به دست مردم ایران

دشنام به ایدئولوژی ... دنباله از صفحه ۲

می کنند، و در «دو جبهه» به مبارزه مضحک صهیونیستی خود ادامه می دهند، نه تنها از مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک بوئی نبرده اند، بلکه به تفرقه در جنبش ملی فلسطین و در جنبش حامیان مردم فلسطین دست می زنند و هوادار «جنگ با مذهب» به سبک تئوری های «منصور حکمت» هستند. تئوری صهیونیستی - آمریکائی «اسلام سیاسی» وی همه این گروه ها را مسموم و آلوده کرده است.

برای حزب ما روشن است؛ «حماس» برای آزادی و رهایی ملی فلسطین مبارزه می کند و فلسطین فقط سرزمین مسلمانان نیست. یهودیان بومی و مسیحیان و پاره ای مذاهب دیگر نیز، که مورد اعتقاد بخشی از مردم فلسطین است، در این سرزمین زندگی می کنند. «حماس» مبارزه می کند تا از نسل کشی فلسطینی ها توسط بربریت «یهودیت سیاسی» و صهیونیسم تبهکار جلوگیری شود و این خواست همه مردم فلسطین است. تمام نیروهای مترقی و چپ در فلسطین بر ضد نسل کشی فلسطینیان و برای رهایی ملی در کنار «حماس» قرار دارند و در طی اطلاعیه های خویش آنرا اعلام کرده اند، زیرا از نظر علمی و مارکسیستی در ارزیابی از مسئله مشخص فلسطین نباید بر ایدئولوژی ارتجاعی «حماس» با ژست های مضحک روشن فکرانه خرده بورژوائی تکیه کرد، بلکه باید بر سیاست مشخص وی، که برای رهایی ملی فلسطین، بر ضد صهیونیسم، امپریالیسم و بر ضد نسل کشی مردم فلسطین صورت می گیرد، نظر داشت. کسی که این کلید را در مبارزه از دست بدهد، قادر نیست هیچ قفلی را بگشاید.

حزب ما از مبارزه «حماس» که نماینده قانونی و مشروع مردم فلسطین است، برای رهایی ملی، شکست صهیونیسم و جلوگیری از نسل کشی مردم فلسطین دفاع می کند. از نظر حزب ما تروریست واقعی صهیونیست ها هستند که جواز نسل کشی را از غرب گرفته اند. این اعتقاد حزب ما جدید نیست؛ ما از مبارزه «معمر قذافی» برای رهایی لیبی و مبارزات مردم الجزایر از دست امپریالیسم فرانسه و مردم اندونزی از دست استعمار هلند، که رهبری آنها به هر دلیل در دست مسلمانان بود، که دارای ایدئولوژی ارتجاعی بودند، دفاع کرده ایم. فقط هواداران استعمار و سرکوب خلق ها، هواداران نسل کشی می توانند به این بهانه که بر این ملت ها ایدئولوژی ارتجاعی حاکم است، به بلندگوی «تمدن» استعمار بدل شوند و اسارت این ملت ها را تأیید نمایند. با این استدلال ضد بشری می توان قتل عام بومیان آمریکا، کانادا، استرالیا، آفریقای جنوبی، نامیبیا، مانا، کنگو و... را نیز مورد تأیید قرار داد، زیرا در آن تاریخ ایدئولوژی لیبرالیسم بورژوازی اروپا مترقی و اندیشه های بومیان نامیبیا، گینه، تانزانیا و... ارتجاعی بودند. ببینید سرنوشت این «چپ» ها به چه منجلابی می رسد.

با این استدلال می شود در کنار نظریه صهیونیستی «منصور حکمت»، مبتنی بر نظریه «برخورد تمدن ها» اثر «ساموئل هانتینگتون»، نظریه پرداز یهودی تبار آمریکائی قرار گرفت که منظره سیاسی قرن کنونی

را نزاع بین «اسلام سیاسی» و «تمدن» غربی و به ویژه آمریکائی جا می زند و اسرائیل «دموکرات» را بر فلسطین عقب مانده و اسلامی ترجیح می دهد و نسل کشی فلسطینیان را توجیه می کند. این نظریه ارتجاعی، نظریه همه آن سازمان های سیاسی منحرف ایرانی است که هوادار «جبهه سوم» هستند و می خواهند با آمریکا و اسرائیل بر ضد جمهوری اسلامی، که «اسلام سیاسی» را در ایران بر سر کار آورده است، به جنگ بپردازند و «تمدن» آمریکائی را به جای «اسلام سیاسی» در ایران بر سر کار آورند. این نظریه ارتجاعی «جبهه سوم» اخیرا در تجاوز اسرائیل به مردم فلسطین و دسیسه آنها برای توسعه نفوذ خود در مناطق شرقی این سرزمین، به خوبی مشهود است. این سازمان های ایرانی به جای حمایت از مبارزه مردم فلسطین، که برای رهایی ملی و بر ضد آپارتاید و نسل کشی به رهبری حماس برخاسته اند، تا می توانند و نیرو در چنته خود دارند، به حماس حمله کرده و مبارزه این سازمان را تخطئه و کشتار صهیونیست ها را با مسموم ساختن فضای سیاسی تئوریزه می کنند. آنها چون از مردم شرم دارند، از مبارزه مردم فلسطین نیز، که همه جهان از آنها دفاع می کنند، گذرا سخن می رانند، ولی سکوت می کنند که در این مبارزه دو طرف بیش تر نیست یا در کنار صهیونیسم، امپریالیسم و سازشکاران «محمود عباس» و یا در کنار «حماس»، «جهاد اسلامی» و «جنبش خلق برای آزادی فلسطین». هر کس به غیر از این بگوید از روی پزدلی سیاسی حمایت آشکار خویش را از نسل کشی فلسطینیان پنهان می سازد. مضحک، وضع آن جریانی است که از ترس اینکه میاذا یاران «منصور حکمت» مژهری به وی بزنند، حتی اسلام شیعی و سایر اشکال دیگر آن را نیز، از جمله وهابیسیم، اخوان المسلمین در جریان مبارزه مردم فلسطین با صهیونیسم حقیرانه محکوم کرده است. ما از خلق موهومی فلسطین دفاع نمی کنیم، از مبارزه مشخص آنها، که در مقابل چشم ما جاری و عینی است و به رهبری «حماس» است، دفاع می کنیم. دفاع ما سیاسی است و نه ایدئولوژیک. «حماس» رهبری این مبارزه را دارد. فقط با دروغ می شود منکر واقعیت ها شد تا واقعیت عینی در الگوی ذهنی منحرفان با زور بگنجد. این امر همه دانسته است که تمام موشک های پرتاب شده به سوی اسرائیل، تمام و همه کسانی که در سازماندهی این مبارزه شرکت دارند، حتی کلیه مذاکراتی را، که برای آتش بس صورت می گیرد، جریانی به نام «حماس» انجام داده است و نه خلق موهومی فلسطین. با خلق موهومی نمی شود با پادرمیانی قطر و یا مصر آتش بس برقرار کرد. و آنوقت ایرانی خود فروخته تمام تصویر سیاسی منطقه را به نفع اسرائیل ترسیم می کند تا ذهنیات و اغراض خود را به جای واقعیت بگذارد. وی تلاش دارد جهت نفرت عمومی بشریت را از صهیونیسم منحرف کند به سمت «اسلام سیاسی» سوق دهد. این همان خوابی است که این عده برای ایران ما دیده اند و به اعتقادات ارتجاعی خویش تا جنگ در پارکابی آمریکا و اسرائیل با ایران وفادارند.

علل بروز ... دنباله از صفحه ۲

کشور چین انگیزه این «بیداری وجدان» غربی ها

در سال های اخیر دولت چین با سیاست راهبردی جدیدی، که با شکل استعمار کهن امپریالیسم غرب تفاوت دارد، با به آفریقا گذارده است و توانسته است نه تنها در توسعه اقتصادی این کشورها و نیز در راستای منافع خودش بطور نسبی نقش داشته باشد، بلکه حتی با شیوه برخورد به مردم در قیاس با رفتار وحشیانه غربی ها از نفوذ و محبوبیت لازم برخوردار گردد. این سیاست راهبردی چین - در مقایسه با آن سابقه جنایتکارانه ای که استعمار کهن و نو به عنوان اثری از خود به جای گذارده اند و هنوز هم از تحقیر ملل آفریقا دست بر نمی دارند - خاری است که به چشم غربی ها فرو می رود و نفوذ خویش در آفریقا را در خطر می بینند.

صعود امپریالیسم نوخاسته چین و رقابت اقتصادی وی در درجه نخست با قدرت های قدیمی امپریالیستی و موفقیت های این کشور، امپریالیسم کهن را بر آن داشته است که سیاست عمومی و راهبردی جدیدی در مورد چین، اعم از روانی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی برای تضعیف چین اتخاذ کند. دهه های آینده ما ناظر تشدید تضادهای چین با امپریالیسم غرب خواهیم بود. تبلیغ سیاست های نژادپرستانه ضدچینی و همه آسیائی تبارها، در خدمت گرفتن صنایع فیلم سازی هالیوود، فیسبوک، گوگل برای پخش اکاذیب و... از نمونه تلاش های امپریالیسم برای مبارزه با چین است.

این «بیداری وجدان» امپریالیست ها در مورد جنایات گذشته خودشان، که تنها برای فریب افکار عمومی عنوان شده است، باید در این رابطه دید. بدون این «بیداری وجدان» در آفریقا، استرالیا، کانادا، آمریکا و اروپا نمی شود از «نسل کشی» چینی ها نسبت به مسلمانان به تازگی عزیز شده «اوغورها» اظهار ناراحتی نمود و یک کارزار تبلیغاتی علیه نسل کشی در جهان راه انداخت. کسانی که دستشان به خون اغلب خلق های جهان آغشته است و کاخ های ثروت خویش را بر دریای خون نسل کشی مردم بنا نهاده اند، نمی توانند با چهره ای «حق به جانب» و «قانع کننده» به بدرقارتی چینی ها در بازداشتگاه های «اوغورها» و نسل کشی مسلمانان اعتراض کنند. حال با پایان دادن به تاریخ نسل کشی غربی ها باید زمینه جنگ روانی با «نسل کشی» چینی ها آغاز شود و فراموش نکنیم که اسلام ستیزی ممنوع و از این به بعد دوره «محبت و مهربانی» به اسلام، بویژه به اسلام اوغوری است. همه «مسلمانان آزادیخواه جهان» نه از نوع «حماس»، بلکه از نوع «داعش» و «القاعده» و «دارالشام» و «چچنی ها» و... باید برای رهایی اوغورستان عازم چین شوند و به عنوان «اپوزسیون چین» در دفاع از حق تعیین سرنوشت با اسلحه برای تجزیه چین کوشا گردند. این سیاست چند دهه آینده است که باید مد نظر نیروهای انقلابی به ویژه در آسیا قرار گیرد. ایران ما نیز مسلماً به عنوان حلقه مهمی در زنجیره جاده ابریشم از این لشگرکشی امپریالیست ها بی نصیب نخواهد ماند.

تأثیرات راهبردی ... دنباله از صفحه ۱

و نیز در سراسر جهان میلیون‌ها نفر مردم به خیابان‌ها ریختند و از مبارزه مردم فلسطین، علی‌رغم مخالفت رهبران کشورشان و دروغ‌های آنها، به دفاع برخاستند. دروغ‌گویان تبلیغ می‌کردند که اسرائیل ناچار است مناطق مسکونی مردم را بمباران کند و صدها نفر مردم غیرنظامی را به قتل برساند زیرا تونل‌های زیرزمینی و پنهانی «حماس» طوری بنا شده که از زیر خانه‌های مسکونی می‌گذرد. این اعتراف جنایتکارانه شبیه همان تبلیغات آشای رسانه‌های گروهی و انحصاری غرب «دموکرات» است که کشتن مردم عادی در نوار غزه را به دست اسرائیل به این علت که گویا «حماس» از آنها به عنوان «سپر دفاعی» استفاده می‌کند، توجیه می‌کنند. در این مبارزات مردم انقلابی جهان، ایرانیان خودفروخته، که بر ضد «حماس» و به دفاع مودی‌گرانه از اسرائیل تبلیغ می‌کردند و با تئوری ارتجاعی «منصور حکمت» مبنی بر «دو قطب ارتجاع» عملاً حامی اسرائیل بودند، شرکت نکردند و همبستگی خویش را با مردم فلسطین اعلام ننمودند. به این گفتار عمال اسرائیل و یا کسانی که بی‌اراده مسخ تبلیغات گسترده صهیونیسم جهانی شده‌اند در میان ایرانیان هوادار تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران نگاه کنید: «جنگ جاری میان دولت اسرائیل و نیروهای اسلامی؛ از هر دو سو ضدانسانی و جنایتکارانه است». «مردم غزه بهای جنگ نهان و آشکار حکومت‌های اسرائیل و ایران را می‌پردازند!». «برقراری آتش‌بس، بدون برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و پایان آپارتاید، نمی‌تواند زمینه‌ساز صلحی پایدار باشد. امروز هر دو طرف ارتجاعی این درگیری خونین و نابرابر، یعنی دولت دست‌راستی افراطی نتانیاهو - گانتز و رهبران حماس سعی می‌کنند که این اوضاع را به درگیری حماس و ارتش اسرائیل کاهش دهند تا اصل موضوع و علت شعله‌ور شدن این خیزش بی‌حقوقان را به حاشیه برانند». «تهاجم جنایتکارانه اسرائیل به خلق فلسطین در نوار غزه محکوم است! نابود باد گروه‌های بنیادگرای اسلامی!» (همه جا تکیه از توفان)

حال به گفتار نمایندگان مردم فلسطین نگاه کنیم، تا ماهیت این ایرانیان «چپ» و حامی اسرائیل شناخته شود: «سرلشکر ابوالاحمد فواد، معاون دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین، ضمن ستایش عملکرد گروه‌های مقاومت در نوار غزه، این گروه‌ها را نماینده مردم فلسطین و عملکرد آنان را اجرای خواسته این مردم دانست و گفت، آنچه رخ داد تنها نمونه‌ای از کار، گروه‌هایی، چون گردان عزالدین قسام بود، اما اگر این روند تداوم داشت و به جبهه‌های دیگر هم می‌کشید، اثرش را بر روی موجودیت رژیم می‌گذاشت». و یا «معتقدم ما در مرحله خاصی بسر می‌بریم که می‌تواند در زمینه‌های مختلف تلاش استثنایی داشته باشیم، وقتی در پی تحلیل ماجرا هستیم، باید بدانیم آنچه در فعالیت‌های میدانی و با همت گروه‌های مقاومت حاصل شد، به صورت کامل به دیگر فعالیت‌های مردمی در اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ و نوار غزه مرتبط است. گروه‌های مقاومت در نوار غزه در

واقع مجریان خواسته مردم فلسطین بوده‌اند».

مبارزات مردم فلسطین نقش مهم دیگری نیز بازی کرد و آن قراردادن ارتجاع عرب در وضعیت انزوا بود. این ارتجاع به ویژه در بحرین، امارات متحده عربی، مراکش و... در اثر فشار غرب به رهبری آمریکا در دوران ریاست جمهوری «ترامپ» به شدت به اسرائیل نزدیک شده و برسمیت شناختن این کشور نسل‌کش تن در دادند. حال در درون این کشورها مردم به خیابان‌ها ریختند و از مبارزه مردم فلسطین به دفاع برخاستند. عربستان سعودی و قطر عقب‌نشینی کردند، وضعیت سایر ممالک عربی، که به شدت در عرصه جهانی میان ممالک عربی و اسلامی منفرد شده و حتی مورد تمسخر بسیاری از سران ممالک جهان، که اسرائیل را محکوم نمودند و از وی خواستند که جنایاتش در نوار غزه پایان دهد، قرار گرفته و متزلزل شده‌اند. این حکومت‌ها اعتبار خویش را در نزد مردم به شدت از دست داده‌اند. آمریکا با وتو کردن محکومیت اسرائیل در شورای امنیت، در حالی که جهان خواهان قطع کشتار صهیونیست‌ها بود، به این انزوا بیش‌تر یاری رسانید و سرانجام کار به آنجا رسید که «جو بایدن»، که برای «کشتار سیاهان» اشک تمساح می‌ریزد، اعلام کرد: نظریه دو کشور فلسطینی باید زنده شود و سیاست نسل‌کشی و پاکسازی اسرائیل آینده ندارد. با فشار آمریکا نتانیاهو گوهر خود را کند تا بازیگر دیگری همان سیاست نسل‌کشی را با خریدن وقت و کلاهبرداری جدید ادامه دهد. «احمد فواد» در گفتگویی با «المیادین» اظهار داشت: «آنچه رخ داد، اتفاقی تاریخی است، هر آنکس، که پیگیر این نبرد بود، می‌تواند بگوید که آنچه رخ داد، بی‌سابقه بود؛ فارغ از ایده‌های دیگران، ما پیروزی واقعی را تجربه کرده‌ایم، این اتفاق دست‌آورد نظامی و میدانی بسیار جذابی بود و آثارش را در سطوح مختلف اعم از داخل فلسطین، یا در حوزه خارجی و در سطح کشورهای عربی و بین‌المللی بر جای گذاشت». بدون مبارزه قاطع، قهرآمیز و مسلحانه و توده‌ای مردم فلسطین برای رهایی ملی و پایان دادن به نسل‌کشی، امکان پیروزی ملت فلسطین ممکن نیست. مضمون مبارزه‌ای، که در فلسطین در گرفته است، مبارزه‌ای ملی و ضدصهیونیستی، ضدامپریالیستی و بشردوستانه است و باید با تمام قدرت از آن دفاع نمود و فریب دودوزه بازی صهیونیست‌ها و نوکرانشان را، که بر ضد «حماس» به عنوان «حکومت اسلامی»، «سازمان تروریستی» و یا «اسلام سیاسی» تبلیغ می‌کنند تا در میان ملت فلسطین تفرقه ایجاد کنند، نخورد. هم اکنون در اسرائیل «یهودیت سیاسی» بر سربر قدرت است و اعلام نموده دولت و کشور اسرائیل تنها یک دولت و کشور یهودی است و این مصوبه را در قانون اساسی خود درج کرده و به این ترتیب اسرائیل نمی‌تواند دولت و کشور مشترک مسلمانان و مسیحیان فلسطین باشد. تمام اتباع اسرائیلی، اعم از مسلمان و مسیحی گذرنامه دولت و کشور یهودی اسرائیل را دارند. دولت اسرائیل دولتی غیرمذهبی نیست، دولت اسرائیل نژادپرست است و نظام آپارتاید را در فلسطین برپا ساخته است. ولی شما می‌توانید

عصاره آرمان مردم فلسطین را از تحلیل و اظهارات نماینده جبهه خلق برای آزادی فلسطین بشنوید که خط باطلی بر اسرائیل و عمال جهانی‌اش می‌کشد: «یکی از دست‌آورد‌های آشکار این نبرد وحدت مردم فلسطین در قبال تصمیمات و تدابیر مقاومت است، این اولین باری است که دست‌آوردی در این سطح، یعنی اجماعی از حمایت از مقاومت دیده می‌شود. دست‌آورد‌های این نبرد برای تمام گروه‌های مقاومت است، ضمن اینکه در این نبرد امکانات و تجهیزات نظامی مقاومت در عالی‌ترین کیفیت به کار گرفته و موجب شد تا در مقابل رژیم اشغالگر تدابیری بیابندیشد که تاکنون چاره‌اندیشی در این سطح، حتی در جنگ‌های بزرگ، سابقه نداشت. ما فلسطینیان در سطح سازمان آزادی‌بخش باید در پی سرمایه‌گذاری بر این داشته، یعنی وحدت فلسطینیان باشیم، وحدتی که در سطح ۱۴ میلیون فلسطینی داخل و خارج است، باید با سرمایه‌گذاری در این زمینه در پی ساماندهی اوضاع داخلی برایم و هم زمان بگوئیم که برای رویارویی‌های آینده آماده‌ایم، زیرا اسرائیل به جنایات‌اش در مناطق مختلف ادامه خواهد داد» (تکیه از توفان).

این نظر خلق فلسطین را با خاک پاشیدن ایرانی‌های اسرائیلی که در خدمت اهداف صهیونیسم تحت عنوان «چپ» فعال‌اند، در نظر بگیرید تا از بی‌شرمی دشمنان بشریت نقاب بردارید. •

کمون پاریس ... دنباله از صفحه ۸

سرمایه‌داری جاودانی است. ۱۸ مارس ۱۸۷۱ بر این افسانه قلم بطلان کشید. کمون پاریس ناقوس مرگ بورژوازی بود، ناقوس مرگ کلیه عناصری بود که به طفیلی کار و زحمت توده‌ها زندگی شکوهمند و مجللی را می‌گذرانند. ۱۸ مارس ۱۸۷۱ برای نخستین‌بار صلا‌ی دنیای نوینی را سر داد، دنیای کمونیسم، دنیایی که در آن نه از استعمار اثری برجای می‌ماند و نه از بردگی؛ دنیایی که دزدی، فحشا و بی‌کاری و... از آن رخت برمی‌بندد؛ دنیایی که برای بشریت آزادی واقعی به ارمغان می‌آورد. جنگ تجاوزکارانه فرانسه علیه آلمان در ۱۸۷۰، که به شکست فرانسه انجامید و منجر به اسیر شدن «لوئی بناپارت» و سپاهیان او گردید، آتش انقلاب را در پاریس برافروخت، انقلابی که از نو، جمهوری را به جای امپراطوری نشانید. نمایندگان جناح‌های مختلف بورژوازی گردهم آمدند و «دولت دفاع ملی» تشکیل دادند که به سرعت مردم پاریس را در گارد ملی متشکل و مسلح ساخت. گارد ملی، که در آن کارگران اکثریت داشتند، با کمیته مرکزی خود به نیروی سیاسی تبدیل شد و در برابر دولت دفاع ملی قرار گرفت. بورژوازی به سرعت دریافت که پیروزی پاریس بر دشمن خارجی، ناگزیر پیروزی طبقه کارگر را بر سرمایه‌داری به همراه خواهد آورد، لذا در صدد برچیدن بساط گارد ملی و کمیته مرکزی آن برآمد و بدین منظور راه تسلیم در برابر آلمان را در پیش گرفت و سپاهیان آلمان را به اشغال پاریس و سرکوب انقلاب دعوت کرد. بورژوازی فرانسه با این عمل خود نشان داد **ادامه در صفحه ۵**

با تسلط رویونیسم بر حزب طبقه کارگر، ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند!

کمون پاریس ... دنباله از صفحه ۴

که آنجا که منافع و قدرت سیاسی وی از جانب طبقه کارگر در مخاطره افتد، از سازش با دشمنان خلق پروائی ندارد. اما تسلیم در برابر آلمان با وجود پاریس مسلح، میسر نبود، خلع سلاح پاریس نخستین شرط برای تسلیم به آلمان بود. از اینرو سحرگاه روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ دولت فرانسه سپاهیان خود را برای تصاحب توپ‌هائی که گارد ملی برای دفاع پاریس در اختیار گرفته بود، گسیل داشت. فرمان گرفتن توپخانه در واقع مقدمه خلع سلاح پاریس بود. اهالی پاریس و زنان در پیشاپیش آنها، همراه با گارد ملی، به حفظ و حراست توپ‌ها همت گماشتند. سپاهیان از درگیری با مردم پاریس سرباز زدند و با آنها ابراز دوستی و برادری کردند، افسرانی را که فرمان کشتار اهالی را می‌دادند، به تیر بستند. دولت و تمام چاکران بورژوازی، که وضع را بدینگونه یافتند، سراسیمه پاریس را ترک گفته و روانه ورسای گردیدند. هشت روز بعد، یعنی در ۲۶ مارس در سراسر پاریس انتخابات آزاد صورت گرفت و در ۲۸ مارس شورای کمون بنام خلق، کمون پاریس را اعلام داشت و کمیته مرکزی گارد ملی اختیارات خود را به شورا تفویض کرد. کمیته مرکزی در مانیفست ۱۸ مارس خود نوشت: «پرولت‌های پاریس با مشاهده شکست و خیانت طبقات حاکمه دریافتند که برای آنها زمانی فرارسیده است که باید با در دست گرفتن اداره امور اجتماعی، وضع را نجات دهند ... دریافتند که این وظیفه مبهم بر عهده آنهاست. این حق بی‌چون و چرای آنهاست که حاکم بر سرنوشت خویش باشند و قدرت دولتی را به دست خود بگیرند». اما دستگاه دولتی بورژوازی، که بر اساس تضاد طبقاتی و به منظور استثمار و اسارت و سرکوبی پرولتاریا بنا شده، نمی‌تواند مورد استفاده پرولتاریای پیروزمند قرار گیرد. برای آزادی طبقه کارگر و برانداختن استثمار نمی‌توان از همان وسیله‌ای مدد گرفت که به خاطر استثمار و سرکوبی بوجود آمده است. از اینرو پرولتاریا باید دستگاه دولتی خود را ایجاد کند. کمون این نکته را بخوبی دریافت و برای آنکه دولت و ارگان‌های آنرا از دستگاه بورکراسی و اعمال قهر بر جامعه به دستگاه خدمت‌گزار جامعه تبدیل کند، به اقدامات زیر دست زد: ارتش و پلیس را منحل کرد و به جای آن گارد ملی را نشانید که توده اصلی آن از کارگران تشکیل می‌شد، با انحلال ارتش و پلیس انتخابات مفهوم واقعی خود را بدست آورد، از انتخابات آزاد نمایندگان واقعی خلق بیرون آمدند، نمایندگان، که انتخاب کنندگان هر موقع می‌توانستند آنها را از سمت نمایندگی برکنار کنند. شورای کمون، این مجمع نمایندگان خلق، تنها قانون‌گزار نبود، بلکه قوانینی را که وضع می‌کرد، خود به مرحله اجرا می‌گذاشت، کمون «در عین حال مجری و قانون‌گزار» بود. کلیه مقامات دولتی، آموزش و دادگستری و غیره با آراء عمومی انتخاب می‌شدند و هر آن ممکن بود آنها را فراخواند. کلیه مقامات دولتی، حقوقی برابر حقوق کارگر دریافت می‌داشتند، امری که امکان می‌داد از هرگونه مقام‌جویی و بورکراسی جلوگیری شود. مارکس و انگلس از تجربه کمون پاریس و تجربه نخستین دیکتاتوری پرولتاریا، روش طبقه کارگر پیروز

را در قبال دولت بورژوازی تعیین کردند: «طبقه کارگر نمی‌تواند به دست گرفتن ماشین دولتی، که کاملاً آماده است، قناعت ورزد و آنرا برای انجام مقاصد خویش بکار اندازد». و لنین می‌افزاید: «ایده مارکس این است که طبقه کارگر باید ماشین بورکراتیک و نظامی را درهم بشکند و منهدم سازد». این است درسی که سوسیالیسم علمی از تجربه کمون بدست آورد. کمون با تکیه بر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان پاریس یک رشته قوانین وضع نمود که همه دارای خصلت طبقاتی بود: الغاء قروض ناشی از اجاره مسکن، الغاء جریمه کارگران توسط کارفرما و الغاء کار شبانه برای نانوایان، برقراری آموزش مجانی و... ظرف چندین روز کمون پاریس چهره دنیای سرمایه‌داری را تغییر داد و دنیای نوی آفرید. در پاریس دیگر از دزدی، جنایت، فحشاء اثری نماند، بورژوازی، این آفریدگان خود را همراه خود به ورسای بُرد، زندگی در پاریس به مراتب آسان‌تر و ارزان‌تر از دوران تسلط بورژوازی گردید. دولت ورسای در تمام مدتی، که کمون برقرار بود، حتی یک لحظه هم از هجوم و حمله به پاریس و کشتار مردم باز نایستاد. طبقه کارگر پاریس از زن و مرد با شجاعت و فداکاری از دست آوردهای کمون در برابر حملات ورسای دفاع کردند. اشتباه کمون درست در همین بود که در قبال دولت ورسای روش دفاعی درپیش گرفت. دولت بورژوازی پس از ناکامی ۱۸ مارس چندان نیرویی در اختیار نداشت، شهرستان‌ها از اعلام جمهوری و کمون پاریس پشتیبانی می‌کردند. کمون آنچنان نیرویی بود که می‌توانست این دولت را تارومار کند و رژیم کمون را در سراسر کشور برقرار سازد. مارکس می‌نویسد: «کمیته مرکزی، که سرسخانه میل نداشت جنگ داخلی را که تی‌پ‌ها^۱ با لشکرکشی شبانه خود علیه مونمارتر^۲ آغاز کرده بود، ادامه دهد مرتکب اشتباهی لعنتی گردید. او می‌بایست فوراً به ورسای حمله کند - ورسای در آن موقع وسیله دفاع در اختیار نداشت - و یکبار برای همیشه به دسائس

تیر و مجلس ملاکین^۳ او خاتمه دهد». ولی کمون فرصت را از دست داد و به دولت بورژوازی امکان داد که موقعیت خود را تقویت کند و استحکام بخشد. از زمان اعلام کمون (۲۸ مارس) تا موقع سقوط آن (۲۸ مه) دولت ورسای با تبانی با بیسمارک، صدراعظم آلمان، که ارتش وی پاریس را در محاصره داشت، به تدریج به جمع‌آوری نیرو پرداخت. بیسمارک موافقت کرد که آن سپاهیان فرانسه، که در اسارت وی بودند، تحت اختیار دولت ورسای درآیند. در پاریس پرولتاریا و خرده بورژوازی می‌دانستند که برای پیروزی نهائی باید دهقانان را به انقلاب جلب کرد و از همان روزهای نخست کوشیدند دامنه و اهمیت کمون را طی اعلامیه‌هایی برای دهقانان توضیح دهند. ولی به علت محاصره پاریس از جانب دشمن و نیروهای دولت ورسای فقط اندکی از اعلامیه‌ها به دست دهقانان افتاد، آن هم دهقانانی که افکارشان بر اثر تبلیغات دولت ورسای مسموم شده بود. در این میان عده‌ای، که نام سوسیالیست برخورد گذارده بودند و در میان مردم پاریس و شهرستان‌ها از اعتباری برخوردار بودند، همین که پرولتاریا سوسیالیسم را در عمل عرضه داشت، بدان پشت کردند و به طبقه حاکمه

پیوستند. آنها در ایجاد تفرقه و جدائی میان پاریس و شهرستان‌ها، در بی‌اعتبار کردن انقلاب نقش نامیمونی بر عهده گرفتند، در پایان نیز کشتار فجیع پرولتاریا و کموناردهای پاریس را از جانب دولت ورسای تهنیت گفتند، درست همان نقش را، که امروز خائنین روزیونیست در کشورهای مختلف بازی می‌کنند.

در نخستین روزهای آوریل، سپاهیان دولت ورسای یورش خود را به پاریس آغازیدند گرفتند و در ۲۱ مه با کمک ارتش آلمان توانستند به درون پاریس رخنه کنند. پس از هشت روز مبارزه آخرین مبارزان فداکار و غیور پاریس بر خاک هلاک افتادند و آنگاه «هفته خونین» آغاز گردید که طی آن قریب یک‌صد هزار تن از اهالی پاریس از زن و مرد و کودک به قتل رسیدند، عده‌ای زندان رفتند و عده‌ای به نقاط دوردست تبعید شدند، بورژوازی با بی‌رحمی تمام انتقام خود را از پرولتاریا گرفت، پرولتاریائی که جرئت کرده بود به دفاع از حقوق و آرمان‌های طبقه خویش برخیزد. تی‌پ‌ها، دژخیم کارگران، پس از آنکه در پاریس سیل خون براه انداخت، با پیروزی فریاد کشید: «سوسیالیسم مُرد». ولی تی‌پ‌ها مُرد و سوسیالیسم همچنان زنده و پرتوان برجای ماند، از کمون آموخت و پنجاه سال بعد به پرولتاریای قهرمان روسیه امکان داد که انقلاب خود را پیروز گرداند. پرولتاریای چین و آلبانی از تجربه اتحاد شوروی آموخت که چگونه از بازگشت سرمایه‌داری جلوگیری جانشینان تی‌پ‌ها چنین می‌پندارند که با کشتار و خونریزی می‌توان طبقه کارگر و سوسیالیسم را برای همیشه در بند کشید. اما آنها مانند تی‌پ‌ها با ننگ ابدی بگور خواهند رفت و سوسیالیسم و کمونیسم سراسر جهان را با پرتو فروزان خود روشن خواهد ساخت. «پاریس کارگران و کمون آن را همیشه بمثابة طایفه پر افتخار جامعه نوین جشن خواهند گرفت، شهیدان آن در قلب پر فتوت طبقه کارگر جاودان باقی خواهند ماند، دژخیمان آن را تاریخ از هم اکنون آنچنان بدانم و انگشت‌نما کرده که دعای کشیشان هم نخواهد توانست آنها را برهاند». (مارکس)

زنده و جاوید با کمون پاریس!

درد به روان پاک شهدای کمون!

«توفان»، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، شماره ۴۳ دوره سوم اسفند ماه ۱۳۴۹ به مناسبت یک سده کمون پاریس.

۱- «تی‌پ‌ها»، رئیس دولت ورسای بود.

۲- محله‌ای در پاریس، جایی که توپ‌ها در آن مستقر گردیده بود.

توضیحی به خوانندگان

به علت طولانی بودن و اهمیت برخورد به مسئله فلسطین با عرض پوزش ناچار شدیم مقاله ترکیه را (در ماوراء قفقاز چه می‌گذرد؟) (۷)، با توجه به اهمیت درج مطالب روز، به شماره‌های بعد محول کنیم.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

علل بروز ... دنباله از صفحه ۸

ساخته است و اکثریت افکار عمومی نیز این تجربه آزموده و ننگین تاریخی را می‌پذیرد. حاکمیت وارداتی بورژوازی استرالیا (بخوانید بریتانیا) همین فرهنگ را به سفیدپوستان می‌آموختند تا بدانند که برحق بوده و با راحتی وجدان شب را به روز برسانند. نخست وزیر استرالیا، که جنایت اسلاف‌اش دیگر کتمان‌پذیر نیست و الهام‌بخش مبارزات مردم و نیروهای مترقی در استرالیاست، باید مانورهای جدیدی را برای تحمیل افکار عمومی جهان و مردم استرالیا اختراع کند. کسی که در کشور خودش، برای فریبکاری، از قربانیان تجاوزش به صورت مصلحتی که کوچک‌ترین تأثیری در تضعیف حاکمیت کنونی‌اش ندارد، عذرخواهی نکند، چگونه می‌تواند ایران، چین، سوریه، و نزونلا بولیوی، کوبا و... را ناقضان حقوق بشر معرفی نماید؟ وی به بومیان و صاحبان سرزمین استرالیا با نگاهی فریبکارانه به افکار عمومی مردم جهان، اطمینان داد که چنین بی‌عدالتی هرگز تکرار نخواهد شد؟! ما اضافه می‌کنیم چنین بی‌عدالتی، که هنوز هم استمرار دارد، به شکل سابق‌اش تا اطلاع ثانوی تکرار خواهد شد. آیا وضع در آن سر دنیا در کانادای سرمایه‌داری و «بشردوست» بهتر است؟

کانادا و نسل‌کشی

کشف هولناک جسد حداقل ۲۱۵ کودک بومی کانادائی نشان داد که سیاست نسل‌کشی فقط مربوط به استرالیا نبوده است. هیچ‌جا سندی مبنی بر دلایل قتل این کودکان وجود ندارد، ولی همه‌جا در رسانه‌های گروهی و در نزد رهبران سیاسی و مذهبی وقت، سخن از فرار این کودکان از «پرورشگاه‌های آموزشی» است که تحت نظر دولت «بشردوست» کانادا و رهبران مذهبی کاتولیک این کشور بوده‌اند. مطبوعات نوشته‌اند: «... پرونده‌ای نیز مبنی بر مرگ آنان وجود ندارد و تنها خبر مفقودشدن آنان توسط مسئولان آموزشگاه اعلام شده بود. آموزشگاه شبانه‌روزی کمپلوس یکی از ۱۳۹ آموزشگاهی بود که اواخر قرن نوزدهم تأسیس شدند و کلیسای کاتولیک به نمایندگی از دولت کانادا مدیریت آن را به عهده داشت. هدف از تأسیس این آموزشگاه‌ها جداکردن کودکان بومی از فرهنگ و خانواده خود و گرویدن اجباری آنان به دین مسیحیت بود. آنان نه تنها در این آموزشگاه‌ها از حق حرف زدن به زبان مادری محروم بودند، بلکه بسیاری‌شان مورد تنبیه‌های بدنی و آزارهای جنسی مرعیه‌بران قرار می‌گرفتند. آخرین آموزشگاه شبانه‌روزی کودکان بومی در کانادا در سال ۱۹۹۶ تعطیل شد» (دویچه‌وله ۲۰/۵/۲۰۲۱). به روشنی قابل فهم است که همان سیاست نسل‌کشی و نژادپرستی در استرالیا در کانادا نیز اجراء شده است. سخن بر سر سرگورهای دستجمعی نایافته است که هزاران زن و کودک را کشته و در آن دفن کرده‌اند. کلیسای «محترم» کاتولیک، کودکان را مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌داده است و می‌خواسته آنها را «مدرن و متمدن» گرداند. وقتی آستین «ترودو»، نخست‌وزیر کنونی کانادا، که کشورش محل دزدها، و غارت فرار مغزها و جنایات سربازانش در سراسر

جهان زبازند خاص و عام است، به عنوان پدر در مقابل دوربین‌ها گریه می‌کند، بیش‌تر می‌شود به این رپاکاری‌ها پی‌برد. تمام دول کانادا تا به امروز نسل‌کشی بومیان را تکذیب کرده‌اند و از برملاشدن اسناد، تا آنجا که توانسته‌اند، جلوگیری نموده‌اند. ولی بورژوازی کانادا را امروز سیاست دگر آمده و باید چشم به آینده و تضادهای فرارسیده طبقاتی داشته باشد. رژیم نسل‌کش و رپاکار خود را پرچمدار دفاع از حقوق بشر معرفی می‌کند تا بتواند از ایران و چین، روسیه و سوریه، بلاروس و نزونلا انتقاد کند. این به آن مفهوم نیست که در ایران به عنوان نمونه حقوق بشر وحشیانه سرکوب نمی‌شود، ولی منتقد، که به جهان‌شمولی حقوق بشر معتقد نیست، انتقادش رپاکارانه است و نباید به این انتقادها دل بست. حال وضع در آمریکا چگونه است؟

آمریکا و نسل‌کشی

در ۳۱ مه و ۱ ژوئن ۱۹۲۱، یعنی در ۱۰۰ سال پیش، چماق‌به‌دستان سفیدپوست قتل‌عام دو روزه‌ای را در یک شهر در حال رونق سیاه‌پوست‌نشین ترتیب دادند و یکی از خونین‌ترین رویدادهای خشونت نژادی در تاریخ آمریکا را رقم زدند. کشتار مربوط به «وال استریت سیاه» در منطقه «گرین وود» محله قابل توجه‌ای در شهر «تولسا» در ایالت اوکلاهما، که ثروتمندترین آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در این منطقه تجاری و مسکونی پُر جنب و جوش و نفتی زندگی می‌کردند و به «رویای زندگی آمریکائی» دل‌بسته بودند، رخ داد. «هوارد فاست»، نویسنده کمونیست آمریکایی، از کشتار فارغ‌التحصیلان سیاه‌پوست در کتاب‌اش به نام «راه آزادی» صحبت می‌کند، زیرا به زعم نظر سفیدها دکتر سیاه‌پوست نمی‌تواند وجود داشته باشد. برای کشتار سیاهان بهانه لازم نیست، سیاه بودن، خود، بهانه است. در شهر «تولسا» سفیدان شایع کردند که سیاه‌پوستی به یک دختر سفیدپوست تجاوز کرده است، رگ‌های تعصب «اسلامی» سفیدپوستان باد کرد، گروهی مسلح، که تحت حمایت قانون و مسئولان شهر بودند، به محله «گرین وود» حمله کردند و ظرف ۱۴ ساعت ۳۵ خیابان مملو از خانه‌های مسکونی، کسب و کارها، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه و کلیسا را ویران کردند. ده‌ها خانواده بی‌خانمان شدند و صدها نفر کشته شدند. «وال استریت سیاه»، که روزگاری مایه شهرت شهر بود، دیگر هرگز نتوانست دوباره روی پا بایستد. در حالی که «جو بایدن» برای ابراز تأسف و به یادبود صدسالگی این جنایت - هم به علت مشکلات درونی آمریکا و هم به علت وضعیت جهانی - برای عذرخواهی تشریفاتی به این منطقه می‌رود تا «وفاداری» خویش را به «حقوق بشر» برای فریب افکار عمومی نشان دهد، هنوز در این منطقه در اثر حفاری، بدن‌های سوخته و اعضاء انسانی سیاه‌پوستان پیدا می‌شود. ما در اینجا از تاریخ خونین تسخیر آمریکا و نسل‌کشی بومیان سرخ‌پوست آمریکا و بردگان سیاه‌پوست سخن نمی‌گوئیم زیرا بسیاری از هموطنان ما خود به چشم دیده‌اند که چگونه صنایع شستشوی مغزی هولیوود با اختراع «قهرمانانی» چون «جان وین» به کشتار سرخ‌پوستان دست می‌زند و آنها را چون

حیوانات بی‌ارزش قتل‌عام می‌کنند و حتی به بیننده احساسات نژادپرستانه به نفع «نژاد برتر» سفیدپوست القاء می‌نماید. این تبلیغات نژادپرستانه، تبلیغات تمام قرن بیستم سینمای آمریکاست. آیا در بلژیک وضع بهتر بوده است؟

بلژیک و نسل‌کشی

استعمار بلژیک استعمار خصوصی خانواده سلطنتی «لئوپولد دوم» بود. وی کشور کنگو را ملک شخصی خود می‌دانست. حکمرانان بلژیکی پادشاه از هیچ جنایتی در حق بومیان فروگذار نکردند. بلژیکی‌ها از ۱۸۹۱ انحصار تولید کائوچو و عاج را در کنگو به دست گرفتند و برای به کار واداشتن بومیان، نظام بی‌رحمانه و وحشیانه‌ای برپا داشتند. دستگاه اداری بلژیک در کنگو به کارکنان‌اش دستور داده بود دست هر بومی کشته شده به ضرب گلوله را از تن جدا کنند و بیاورند تا ثابت کنند که گلوله را بی‌جهت شلیک نکرده‌اند. مبادران پادشاه بلژیک دست کودکانی را، که پدران‌شان به زعم آنها کم‌کاری می‌کردند، قطع می‌نمودند و به پدران‌شان هدیه می‌دادند. احتمال می‌دهند در حدود ۱۰ میلیون بومی کنگویی، یعنی بیش از یک سوم جمعیت آن کشور، تحت نظر مراحم ملوکانه کشته شده باشند.

در شصتمین سالگرد استقلال کنگو از بلژیک، «پادشاه فیلیپ» با ابراز «پشیمانی عمیق» خود از جنایات قبل و دوره استعمار، بیان کرد: «تاریخ ما از دست‌آوردهای مشترک تشکیل شده است، اما همچنین قسمت‌های دردناکی را نیز شاهد بوده است. در زمان دولت مستقل کنگو، اعمال خشونت‌آمیز و قساوتی انجام شد که هنوز هم خاطرات جمعی ما را سنگین می‌کند». این عذرخواهی نیز رپاکارانه است زیرا بعد از استقلال کنگو نوکران پادشاه بلژیک بر سر کار نیامدند و «پاتریس لومومبا» رهبری مبارزات مردم کنگو را برای کسب استقلال واقعی به دست گرفت. بلژیک با یاری فرانسه و آمریکا جنبش ملی کنگو را نابود نمود، «پاتریس لومومبا» را کشت و جسدش را در اسید حل کرد، کنگو را با یاری «موسی چومبه» تجزیه نمود و سرانجام «موبوتو» نامی را در آنجا بر سر کار آورد که تا روز آخر نوکر بلژیک بود. کنگو هنوز هم مستعمره غرب است و روی آزادی به خود ندیده است. آنچه را که «لئوپولد» به عنوان دست‌آوردهای مشترک مطرح می‌کند، چیزی نیست جز تسلط بلژیک بر کنگو و غم و درد مردم کنگو و غارت این کشور. بلژیک دست‌آورد دیگری در کنگو جز جنایت علیه بشریت نداشته است و عذرخواهی‌اش رپاکارانه است. آیا وضع فرانسه بهتر است؟

فرانسه و نسل‌کشی

در مورد استعمار فرانسه در آفریقا، آمریکای شمالی و جنوبی و یا آسیای جنوب شرقی می‌توان داستان‌ها نوشت. ولی ما به عنوان نمونه تنها به کشور مسلمان الجزایر اکتفاء می‌کنیم. داستان اشغال و جنگ در الجزایر به سال ۱۸۳۰ بازمی‌گردد که «شارل دهم» با لشکرکشی به الجزیره، آتش جنگ در این کشور را برافروخت. این لشکرکشی به بهانه دزدی دریایی در دریای مدیترانه و تعرض «ادامه در صفحه ۷»

ایجاد ناامنی، تشنج و حادثه آفرینی امپریالیست آمریکا در جهان، سرمنشاء همه فجایع است

علل بروز ... دنباله از صفحه ۶

به سفارت فرانسه در الجزیره انجام گرفت. از سوی دیگر، رقابت با استعمارگران بریتانیایی نیز از دیگر اهداف لشکرکشی فرانسه به الجزیره بود که می‌توانست قدرت فرانسه را در آفریقا برای غارت منابع و مواد اولیه افزایش دهد. ببینیم اندیشمند سیاسی فرانسوی، «الکسی دو توکوی» (۵۹-۱۸۰۵) در اینباره چه گفته است: «در تاریخ ۲۹ دسامبر همان سال ژنرال توماس ... که به تازگی به فرمانروایی مستعمره الجزیره رسیده بود، وارد الجزیره شد. ارتش اقدام به کشتار و اخراج جمعی روستاییان، تجاوز به زنان و گروگان‌گیری کودکان، دزدیدن محصولات و دام‌های روستاییان و نابودی باغ‌هایشان کرد. لوئی فیلیپ، برای پاداش به ژنرال‌ها ترفیع داد.» «در فرانسه شنیده‌ام افرادی که برایشان احترام زیادی قائلم، اما با عقایدشان موافق نیستم، افسوس می‌خورند که چرا ارتش محصولات کشاورزان را به آتش کشیده، انبارهایشان را خالی کرده و مردان، زنان و کودکان غیرمسلح را دستگیر کرده است. ظاهراً این اقدامات ضروری هستند و افرادی که خواهان به راه‌اندازی جنگ علیه اعراب‌اند، باید این واقعیت را بپذیرند.» «دو توکوی» این گزارش را پس از دیدار از الجزیره در اکتبر ۱۸۴۱ نوشته است. وی حامی استعمارگری در کل و حامی استعمار الجزیره به طور خاص است. وی بر این باور بود که باید «هر چیزی را که به محل سکونت دائمی می‌ماند، و به بیان دیگر هر شهری را، با خاک یکسان کنیم. به نظر من بسیار اهمیت دارد که هیچ شهری را در سرزمین عبدالقادر به جای نگذاریم، چه اکنون و چه در آینده.» «محمد شریف عباس»، وزیر مجاهدین الجزایر، خواستار «اقرار به جرایم نیروهای استعماری فرانسوی علیه مردم الجزایر» شد. وی گفت: «با توجه به جرایمی که نیروهای استعماری علیه مردم بی‌دفاع مرتکب شدند، و با توجه به آثار این جرایم بر نسل‌های پس از آن دوران، و با توجه به دوران وحشتناکی که مردم ما به دلیل شکنجه‌ها، سرکوب و ویرانگری فرانسویان پشت سر گذاشتند، مردم الجزایر خواستار اقرار به این جرایم هستند».

بنا بر منابع الجزایری حدود ۱،۵ میلیون مسلمان این کشور به دست نیروهای فرانسوی شکنجه شدند و به قتل رسیدند. این در حالی است که مقامات فرانسوی این رقم را ۳۵۰ هزار نفر عنوان می‌کنند. این نسل‌کشی فرانسه تنها یک نمونه و فقط شامل الجزایر است. هنوز از بدن آفریقای سیاه در غرب، شرق و ساحل آفریقا خون می‌ریزد و نیروهای فرانسوی در آفریقا در حال کشتارند و به استعمار فرانسه در آفریقا ادامه می‌دهند. در اثر فشار روانی، دولت فرانسه مجبور شد پرونده‌های سری دوران «فرانسوا میتران»، رئیس‌جمهور سابق فرانسه را، که از قتل عام دوجانبه صحبت می‌کرد و در تلاش بود تا نقش فرانسه را

در این آدم‌کشی تخفیف دهد، بازگشایی کرده و کمیسیون تحقیقی برای کشف حقیقت منصوب نماید. «دوچه وله» در مورد این جنایات که در زمان «سوسیالیستی» به نام «فرانسوا میتران» انجام پذیرفت، نوشت: «انتشار گزارش کمیسیون تحقیق درباره نقش فرانسه در نسل‌کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا، که به مرگ ۸۰۰ هزار نفر انجامید، بازتاب‌های مختلفی داشته است. این گزارش دولت وقت فرانسه را مسئول معرفی می‌کند، ولی آن را از همدستی در آن جنایت مبرا می‌داند. کارشناسان دیگر و دولت رواندا واکنشی منتقدانه به این گزارش داشته‌اند.» «امانوئل مکرون»، رئیس‌جمهور فرانسه، از رواندا خواسته تا کشورش را به خاطر نقشی که در نسل‌کشی در این کشور در سال ۱۹۹۴ داشته، ببخشد. در جریان این نسل‌کشی حدود ۸۰۰ هزار نفر از قوم توتسی و هوتو کشته شدند.» پر واضح است برای فرانسه مقدور نبود بعد از طرح کردن کشتار ارامنه به عنوان جنایت علیه بشریت در زمان ترکان عثمانی، در مورد جنایاتی که خود فرانسه در آن دست داشت، سکوت اختیار کند. «مکرون» حتی در پوزش قسمی که تنها مربوط به بخشی از گناهان فرانسه می‌شد، بر زبان جاری ساخت، افزود که در مورد جبران خسارت به صورت مالی نمی‌تواند هدیه ای در کار باشد. بهترین هدیه آن است که مردم رواندا با پذیرش این عذرخواهی آن را به مکرون عطا کنند؟! آیا می‌شود به این اشک تمساح و پوزش طلبی امپریالیسم فرانسه اعتماد کرد؟ هرگز! زیرا این امپریالیسم هنوز هم به جنایات خویش در آفریقا و سایر نقاط جهان ادامه می‌دهد. پرسش این است که آیا وضع آلمان‌ها، که منکر ماهیت استعمارگری خود بود، بهتر است؟

آلمان و نسل‌کشی

در روز شنبه، هشتم خرداد ۱۴۰۰ به گزارش «یورو نیوز» آلمان به نسل‌کشی در نامیبیا در دوران استعمار اذعان کرد. آلمان برای نخستین‌بار روز جمعه ۲۸ مه اعتراف کرد که در دوران استعماری مرتکب نسل‌کشی در کشور نامیبیا شده است. دولت آلمان با اذعان به نقش داشتن در کشتار اعضای دو قوم «ناما» و «هیررو» در نامیبیا طی دوران استعماری، وعده داد تا بیش از یک میلیارد یورو برای کمک به توسعه این کشور بپردازد. «هایکو ماس»، وزیر امور خارجه آلمان، در همین خصوص با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد: «ما هم‌اکنون رسماً این وقایع را به عنوان آنچه امروز شناخته می‌شود، نسل‌کشی قلمداد می‌کنیم.» «ماس» مسئولیت کشتار دو قوم «ناما» و «هیررو» را متوجه کشورش دانست و در این بیانیه از حصول توافق میان دو کشور پس از پنج سال مذاکره بر سر وقایعی، که طی سال‌های ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۵ در این سرزمین آفریقایی تحت استعمار آلمان روی داده، استقبال کرد. البته این سخنان دولت

«پوزش‌طلب» آلمان نیز خالی از ریاکاری نیست. آلمان‌ها، که نخستین تجربه نسل‌کشی خویش را در آفریقا آموختند و شاهد نسل‌کشی ارامنه در ترکیه بودند و سپس ۶ میلیون یهودی، ۲۷ میلیون مردم شوروی را قتل‌عام کردند، در نسل‌کشی ید طولانی دارند. تنها در نامیبیا حدود نیم میلیون نفر را از زمین‌های خویش راندند در صحرای بی‌آب و علف رها کردند تا بمیرند و عاقبت هم مُردند. زمین‌های آنها را به سفیدپوستان آلمانی دادند که تا به امروز ۷۰ درصد مزارع تصاحب شده نامیبیا در اختیار سفیدپوستان آلمانی و انگلیسی است. حال دولت آلمان قصد دارد برای ماستمالی کردن جنایت‌اش علیه بشریت با دادن یک کمک یک میلیارد یورویی آن هم در عرض ۳۰ سال برای توسعه این کشور در زمینه کشاورزی به دولت نامیبیا، که نماینده ملت قتل‌عام‌شده «هیررو» و «ناما» نیست و در دست گروه قومی دیگری است، این کمک‌ها را به مصرف بهبود وضعیت کشاورزی برساند که ۷۰ درصد آن در دست همان غارتگران سفیدپوست است. یعنی این پوزش‌طلبان آلمانی حتی بعد از پوزش ظاهری خویش بندهای وابستگی این کشورها را به خود تنگ‌تر می‌کنند و حتی کمک‌های مالی آنها باید در زمینه‌هایی هزینه شود که به نفع اقتصاد آلمان در این ممالک است. در مورد آثار عتیقه و باستانی، که آلمان‌ها دزدیده‌اند و بر اساس قوانین جهانی موظف به عودت آن به سرزمین اصلی هستند، آطور که منابعی در رسانه‌های گروهی به بیرون درز داده‌اند، قرار شده بر اساس قراردادی، که همه نکات آن منتشر نشده، این آثار در مالکیت نامیبیا بماند، ولی به عنوان قرض در موزه‌های آلمان نگهداری شود زیرا در آلمان بهتر می‌شود از این آثار «حفاظت» کرد و نامیبیا فن‌آوری لازم را برای حفظ این آثار فرهنگی ندارد! پرسش این است که چرا آلمان «سرافکنده و پشیمان» این فن‌آوری را در اختیار نامیبیا نمی‌گذارد تا خودشان از اموالشان پاسداری کنند؟ «هایکو ماس»، وزیر امور خارجه آلمان در همین خصوص با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد: «ما هم‌اکنون رسماً این وقایع را به عنوان آنچه امروز شناخته می‌شود، نسل‌کشی قلمداد می‌کنیم.» معنی این جمله آن است که در آن زمان نسل‌کشی نبوده و ما آگاهانه کسی را نکشته‌ایم؟! البته اگر فردا توانستند با زور و رشوه تعریف دیگری برای جنایت ضدبشری خلق کنند باز در این موضع‌گیری تجدیدنظر خواهند کرد. وزیر امور خارجه آلمان در ادامه به خاطر آنچه وی «قساوت‌های انجام شده» خواند، از جانب کشورش از نامیبیا و فرزندان قربانیان عذرخواهی کرد. این پوزش طلبی‌های امپریالیستی فقط مصلحت زمان است و برای زمینه‌سازی روانی برای تهاجم بعدی و نفوذ بیشتر صورت می‌گیرد. **ادامه در صفحه ۳**



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۷۹ فراد ۱۴۰۰

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه خاورمیانه را ترک کند!

کمون پاریس طلایه
دنیای نوین

به مناسبت سدهٔ کمون پاریس

مقاله‌ای که از نظر شما می‌گذرد، در نیم قرن پیش در تجلیل از مبارزات کموناردها در نشریه توفان شماره ۴۳، دوره سوم، برابر اسفندماه ۱۳۴۹ به مناسبت گذشت یک قرن از مبارزه کارگران و زحمتکشان فرانسه نگاشته شده است. کمونیست‌ها هرگز از پای نمی‌نشینند تا از مبارزه کارگران برادر خویش در فرانسه دفاع کنند. کارگران فرانسه جان دادند تا سایر کارگران و کمونیست‌ها از تجربه مبارزه آنها آموزش یافته تا با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در جمهوری سوسیالیستی زحمتکشان به جامعه‌ای میرا از استثمار بشر دست بیابند. ما از آنها، که دیگر در میان ما نیستند، مجدداً یاد می‌کنیم تا دشمن بداند کمون همیشه زنده است.

۱۸ مارس ۱۸۷۱ پرولتاریای پاریس قدرت را به دست خود گرفت و بیش از دو ماه جامعه‌ای را، که تا آن تاریخ با دست اقلیت استثمارگر و بسود اقلیت استثمارگر می‌گشت، به جامعه‌ای تبدیل کرد که در آن اکثریت محروم و زحمتکش حاکم بر سرنوشت خویش گردید. بورژوازی پس از آنکه فنودالیسم را برانداخت و بر جای وی نشست، این افسانه را به پیش کشید که جامعه ادامه در صفحه ۴

علل بروز احساسات «بشردوستانه» و
«بیداری وجدان» امپریالیست‌ها

اخیراً رسانه‌های گروهی امپریالیستی مملو از احساسات بشردوستانه امپریالیست‌هاست. همه کشورهای ریز و درشت امپریالیستی نه تنها از حقوق بشر در قرن بیست و یکم به دفاع برخاسته‌اند و حاضر نیستند خدشه‌ای بر «حقوق بشر» وارد شود، حتی «گام‌های» اساسی‌تر برداشته‌اند و برای حقوق بشری که سر آنها را در طی دو قرن اخیر بریده‌اند و زمین‌های قاره‌ها را از خون‌شان سرشار نموده‌اند، «دلسوزانه» ناله و زاری سر داده‌اند. آیا می‌شود به این اشک تمساح‌ها اعتماد کرد؟ تاریخ استعمار آفریقا مملو از خون است. کشف آمریکا توسط اسپانیا با کشتار بومیان آغاز شد، مذهب کاتولیک را به آمریکا بردند و منابع خام آنها، از جمله طلای آنها را به اروپا آوردند، میلیون‌ها انسان سیاه‌پوست را در همان دوران، که «جان سیاه‌پوست ارزش نداشت» به آمریکا، و بریتانیا بردند و به عنوان برده خرید و فروش کردند و در مزارع بزرگ نیشکر و غله به کار گرفتند. آمریکا و بریتانیا بر گرده این اسیران ستم کشیده بنا گردید. آنوقت خودشان به عنوان سفیدپوستان با «فرهنگ و تمدن» به داخل این قاره‌ها رفتند و در آنجا ساکن شدند و در سرچشمه اصلی، سیاهان را به بند کشیدند. این سفیدان نژادپرست همان کاری را می‌کنند که صهیونیست‌های اسرائیل با فلسطینیان می‌نمایند. استدلال آنها نیز مانند استدلال امروزیان است؛ «ما تمدن و مدرنیته» را به آفریقا بردیم و آنها را از چنگ خرافات دینی نجات دادیم. بریتانیا همین سیاست را در ممالک اشغالی استرالیا و کانادا اعمال کرد. ساکنان بومی آنها را از دم تیغ گذراند که در آینده کسی ادعای مالکیت این سرزمین‌ها را نکند. حال در قرن بیست و یکم، بعد از اینکه آب‌ها از آسیاب فروریخته شد و چند نسل از بومیان سر به نیست شدند و نمی‌توانند به عنوان قربانیان مستقیم بر ضد بریتانیا و استرالیا اعلام جرم کنند، کشتیبانان بریتانیا را سیاست دیگر آمده است و اینبار جنازه قربانیان خویش را بر سر دست گرفته تا چهره «ناجیان حقوق بشر» را به خود بگیرد.

استرالیا و نسل‌کشی

در ۱۳ فوریه ۲۰۰۸ مجلس استرالیا یک مراسم ملی در پوزش‌خواهی از «نسل دزدیده شده» برگزار کرد. نخست‌وزیر استرالیا «کون راد» از رفتاری که با بومیان جزیره استرالیا و جزیره‌نشینان تنگه تورس در گذشته شده بود، به ویژه به خاطر جداکردن فرزندان از والدین‌شان، پوزش خواست. در این سخنرانی از بی‌عدالتی‌های گذشته نام برده شد. ولی این جدائی چگونه بود؟ در فاصله سال‌های بین ۱۹۱۵ و ۱۹۳۹، هر رئیس ایستگاه قطار یا پلیسی اجازه داشت در هر کجاء، که از فرزند بومیان خوشش می‌آمد، کودکان «ابوریژنال» را از خانواده‌های واقعی‌شان خودسرانه در هر کوی و برزن جدا کند و با خود ببرد. خانواده‌های بومی نمی‌دانستند که وقتی با کودکان خویش به کوچه می‌روند، با دلبستگان خویش به خانه سالم برمی‌گردند یا خیر. آنها فاقد امنیت بودند، زیرا انسان به شمار نمی‌آمدند. سفیدپوستان استرالیائی، که آبادی‌نشین‌های خویش را در مناطق بومیان می‌ساختند و اگر استدلال می‌کردند که آنها برای بچه‌های روده شده بهتر از مادر و پدرانشان زندگی بهتر و خوشبخت‌تری خلق می‌کنند، حق داشتند آنها را به خانه‌های خویش ببرند و یا به پرورشگاه‌ها و یتیم‌خانه‌ها تحویل دهند تا کلیسا از آن فرزندان «با فرهنگ، مدرن، متمدن و خوشبختی» بسازد. البته این زندان‌ها و آدم‌ربانی‌ها و تجاوزات جنسی به کودکان بی‌آزار نام دیگری در آن روز داشتند. از جمله آموزش در یک موسسه پرورشی تحت نظر کارشناسان برای ایجاد همگون‌سازی فرهنگی؟! تصور را بکنید به کودکان خردسال سال‌ها تجاوز کنند و بعد آنها را به نام نامی «بشریت متمدن» زنده بگور نمایند. این دنیای سیاه کودکان در سرزمین سفیدپوستان بود که امر برخوردشان نیز مشتبّه می‌شد که گویا حکم سرنوشت است که به بومیان و سیاهان باید ظلم روا داشت و تجاوز کرد و آنها را قتل عام نمود تنها به این جرم که بومی‌اند و سفید نیستند و به مذهب کاتولیک اعتقادی ندارند.

این تأثیرات عمیق نژادپرستی و بدیهی‌بودن غارت سرزمین‌های غیر، به قدری میان مهاجران سفیدپوست طبیعی جلوه می‌کرد که هنوز هم بسیاری از استرالیایی‌ها قبول نکرده‌اند که در حق ساکنان اصلی این سرزمین، ظلمی روا داشته‌اند و حتی بسیاری از آنها معتقدند که ماجرای «نسل دزدیده شده» به نفع «ابوریژنال‌ها» بوده است. شما امروز هم با این تفکر نژادپرستانه در برخورد به پناهندگان سیاسی و مهاجران توسط دولت کنونی استرالیا مواجه می‌شوید که همه آنها را در یک جزیره مانند «زندان گوانتانامو» محبوس ادامه در صفحه ۶

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست‌های صديق، چه از نظر مادي و چه معنوي نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg

BIC: PBNKDEFFXXX

Bank Account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00